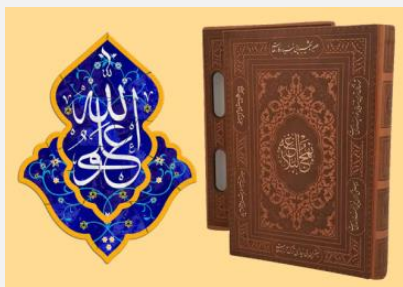


میثاق فطرت در «نهج البلاغه»

قرآن کریم دو دسته از عوامل را معرفی می‌کند که باعث می‌شوند علم ناآگاهانه ما نسبت به خودمان و نسبت به خدای متعال به آگاهی برسد.



قرآن کریم دو دسته از عوامل را معرفی می‌کند که باعث می‌شوند علم ناآگاهانه ما نسبت به خودمان و نسبت به خدای متعال به آگاهی برسد.

خبرگزاری مهر گروه دین و اندیشه: یافتن حقیقت راه انسان در دنیای مادی امروز که مشغولیات و لذائذ از هر سو به دنبال کشاندن انسان به سمت خود هستند و مکاتب و علوم غربی نیز به تعریف انسان از آئینه آن می‌پردازند کاری سخت و دشوار است. شناخت راه درست به انسان کمک می‌کند تا با پای نهادن در آن خود را در مسیر رستگاری و سعادت بشری قرار دهد و با شناخت هدف غایی خود به مراتب بالای انسانیت برسد. دین و بزرگان مقدمه خداشناسی را بر خود شناسی گذاشته اند چنانچه روایت معروفی از پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید «من عرف نفسه فقد عرف ربه» هر کس نفس خویش را شناخت، خدای خویش را شناخت و همانگونه که در قرآن و در سوره مائده آمده است «علیکم أنفسکم لا یضّرکم من ضلّ إذا اهتدیتم؛ به خویشتن پردازید. کسی که گمراه شد، به شما زیان نمی‌زند، اگر هدایت یافتید.» آن چه پیش رو دارید گزیده ای از سخنان آیت الله مصباح یزدی است. این رهنمودها در بیان خودشناسی و ارتباط انسان با خود به وجوه مختلف این ارتباط پرداخته است و آن را از منظر اسلامی تبیین نموده است. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

ریشه همه فسادها، انحراف ها و سقوط ها غفلت است و با استفاده از آیات قرآن، روایات و اعتبارات عقلی به این نتیجه رسیدیم که اولین توجهی که برای انسان لازم است، توجه به خودش است. گاهی به علت عوامل و جاذبه هایی توجه انسان به بیرون از خود، آن قدر شدت پیدا می‌کند که خودش را فراموش می‌کند. بعد از این که انسان توجه کرد که خودش نیز یک موجودی است، بر اساس همان فطرت حقیقت جویی اش می‌خواهد خودش را بشناسد که من چه هستم. گفتیم که اهل معقول معتقدند که بهترین شکل شناخت این است که علل چهارگانه معلول (ماده، صورت، فاعل و غایت) را بشناسیم. ما انسان ها معمولاً پس از توجه به وجود خود، همین بدن را که علت مادی ماست، می‌شناسیم و حتی از صورت مان نیز که در واقع همان روح انسان است، غافلیم [۱]. تازه وقتی به صورت و روح خود نیز توجه پیدا می‌کنیم، خودبه خود به علت فاعلی و ایجاد کننده این روح، توجه پیدا نمی‌کنیم، و به طریق اولی از غایت وجودمان که برای آن آفریده شده ایم نیز غفلت می‌کنیم. این غفلت باعث کج روی ها و کج اندیشی ها می‌شود و انسان را به پستی می‌کشاند تا جایی که او را از حیوانات نیز پست تر می‌سازد.

حال این پرسش مطرح می‌شود با این که علم به نفس عین ذات آن است و از نفس انفکاک ندارد، چه طور ممکن است انسان به خودش توجه نداشته باشد؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که اصل «دانستن» با «توجه کردن به دانسته» تفاوت دارد. هر یک از ما بسیاری از علوم را یاد گرفته ایم؛ مثلاً همه ما می‌دانیم که در ادبیات عربی، هر فاعلی مرفوع است، اما همیشه به دانسته هایمان توجه نداریم. بنابراین توجه به نفس، غیر از علم به نفس است. ممکن است ما چه به علم حضوری و چه به علم حصولی به نفس خودمان علم داشته باشیم، ولی به آن توجه نکنیم. برخی این مطلب را درباره علم حضوری قبول ندارند، اما همان طور که در جای خودش گفته ایم، این مطلب درباره علم حضوری نیز صادق است.

علم ناآگاهانه به خداوند

در قرآن کریم تصریح شده است که «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا» [۲]. این مطلب در روایات بسیاری نیز آمده است، و برخی کتاب های مهم فقهی و تفسیری نیز بحثی درباره عالم ذر و میثاق ذکر کرده اند. حتی برخی از روایات با سندهای معتبر دلالت بر این دارد که خداوند در عالمی، انسان ها را شاهد گرفت، خودش را به آن ها شناساند و به آن ها فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا. در این روایات هست که اصل این معرفت باقی ماند، ولی کسی به یاد نمی‌آورد که کجا و چه وقت خداوند چنین چیزی فرموده است؛ قَتَبَتْ rlm& الْمَعْرِفَةُ وَ تَسْأَلُ الْمَوْقِفَ [۳]. بالاخره قرآن می‌گوید چنین چیزی هست. در عالمی ما خدا را دیده ایم و شهادت داده ایم که او رب ماست. خداوند در حکمت این جریان می‌فرماید: أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ؛ برای این که مبادا روز قیامت بگویید ما اصلاً از خدا غافل بودیم. خدا این کار را کرد که این معرفت در دل شما ثابت باشد و در روز قیامت ادعا نکنید که ما غافل بودیم و هیچ توجهی نداشتیم؛ یا این که نگویند که می‌دانستیم خدایی را باید پرستید، اما پدران ما مشرک بودند و ما از آن ها یاد گرفته ایم. این قضیه واقع شد تا جایی برای این بهانه گیری ها نماند. این مسأله ای است که درباره آن بسیاری از محدثان و علمای حدیث بحث کردند و به معنا و چگونگی این اتمام حجت پرداخته اند.

شاید بتوان گفت که یکی از وجوه این مشاهده همان است که به زبان عقلانی می‌گوئیم علم حضوری به علت از معلول جدا نیست. علم انسان به نفس خودش، لازمه وجودش است و از علم به علتش انفکاک ندارد. نفس به تعبیر ناقص ما پرتوی از یک خورشید بی نهایت و قائم به اوست. نمی‌شود خود را بشناسد و او را نشناسد، ولی این معرفتی که اکنون ما داریم، همانند برخی از علم‌های حصولی مان، معرفتی ناآگاهانه است. همه ما بسیاری از مسائل را می‌دانیم، اما اکنون همه آن‌ها در ذهن مان نیست؛ باید توجه کنیم و متوجه صورت مساله اش بشویم. چنین چیزی در علم حضوری نیز صادق است. ممکن است اصل علم حضوری باشد، ولی آن قدر مبهم باشد و روی آن را گرد و خاک گرفته باشد که انسان به آن توجه نمی‌کند و آن را نمی‌بیند. همان گونه که گاهی علم حصولی به گونه ای است که انسان مدتی آن را فراموش می‌کند، اما با یادآوری نشانه‌ها و قرائنی، فرد آن را به یاد می‌آورد. این همان آگاهی و ناآگاهی است که از آن سخن می‌گوئیم. اگر اصلاً علم نداشتیم که یادآوری معنی نداشت. یادآوری به این معناست که چیزی بوده است، اما به آن توجه نداشته ایم و حال که به آن توجه کرده ایم، و آن را به یاد آورده ایم. آن چه در زندگی برای ما مفید است، علم‌های آگاهانه است. علم‌های ناآگاهانه زمینه ای است که در شرایطی به آگاهی می‌رسد و در این صورت آگاهانه در رفتار ما مؤثر است. همان گونه که ما انسان‌ها هم به نفس خودمان و هم طبق اعتقادات مان به قرآن کریم، روایات و دلایل عقلی به خدای متعال علم داریم. این علم از ما جداشدنی نیست، ولی به آن توجه نداریم و علم مان به آگاهی نرسیده است.

عوامل تکوینی مؤثر در آگاهی به خداوند

قرآن کریم دو دسته از عوامل را معرفی می‌کند که باعث می‌شوند علم ناآگاهانه ما نسبت به خودمان و نسبت به خدای متعال به آگاهی برسد. گاهی یک امر تکوینی یا یک حادثه خارجی باعث می‌شود که ما به آن معرفتی که به خدا داشته ایم توجه پیدا کنیم. انسان تا هنگامی که در امنیت به سر می‌برد، توجه اش بیشتر به امور و لذت‌های مادی است، اما هنگامی که خطری پیش بیاید، حواسش را جمع می‌کند و تمرکز پیدا می‌کند. یکی از نمونه‌هایی که در گذشته بسیار اتفاق می‌افتاد سفرهای دریایی بود که با قایق و با کشتی‌های چوبی انجام می‌گرفت. بسیار اتفاق می‌افتاد که انسان‌ها در این سفرهای دریایی به دلیل طوفان‌ها در معرض خطر قرار می‌گرفتند، به صورتی که وقتی می‌گفتند فلان کشتی غرق شده، مردم تعجب نمی‌کردند. این بود که مردم وقتی می‌خواستند به سفرهای دریایی بروند، این خطر همیشه جلوی چشم‌شان بود. شبیه این حالت در زمان ما هنگامی است که می‌خواهیم با هواپیما مسافرت کنیم. گاهی می‌گویند این چند خروار آهن که می‌خواهد روی هوا برود، اگر سقوط کند، چه می‌شود؟! وقتی انسان به این نکته توجه می‌کند، حالت ترس و واهمه ای برایش پیدا می‌شود. این است که غالباً کسانی که سوار هواپیما می‌شوند حتی خود مهمانداران دعا یا ذکر می‌خوانند. این حالت طبیعی است؛ زیرا انسان احساس خطر می‌کند و در این حالت توجه انسان جلب می‌شود و باعث می‌شود که علم ناآگاهانه انسان به آگاهی تبدیل شود.

خداوند در آیه ۶۵ از سوره عنکبوت درباره این حالت می‌فرماید: فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ. این که وقتی سوار کشتی می‌شوند، دعا می‌کنند، به این معناست که خدا را می‌شناسند. تا انسان با کسی آشنا نباشد، چگونه می‌خواهد او را صدا بزند؟ حتی اگر بگوید که او را نمی‌شناسم و نمی‌بینم، ولی بالاخره یک نوع آشنایی و ارتباطی را با او درک می‌کند که از او چیزی می‌خواهد. این عامل خارجی (احساس خطر) باعث می‌شود که انسان تمرکز پیدا کند و توجه اش به درون خود و آن چه در درون ذاتش هست، جلب شود. این یک عامل تکوینی است. هر فردی وقتی احساس خطر کند یا به مریضی سختی مبتلا شود، این گونه می‌شود. کسی را فرض کنید که به خاطر دردی به دکتر مراجعه می‌کند و بالاخره معلوم می‌شود سرطان دارد. چنین کسی از وقتی که می‌فهمد سرطان دارد حواسش جمع می‌شود و حالش با وقت‌های دیگر تفاوت می‌کند، بیشتر دعا می‌کند و به توبه و وصیت می‌پردازد.

قرآن برای تبدیل علم‌های ناآگاهانه ما به آگاهی، از عامل‌های دیگری نیز یاد می‌کند. مضمون آیه ۴۲ سوره انعام و آیه ۹۴ سوره اعراف این است که خداوند می‌فرماید: ما هر پیغمبری را برای قومی فرستادیم، مردم آن قوم را به سختی‌ها مبتلا کردیم. برای این که هدف انبیا پیش برود و مردم توجه کنند و قضیه را جدی بگیرند، سختی‌ها و بلاهایی برایشان پیش آوردیم تا حالت تضرع و زاری پیدا کنند و برای توجه به خدا آماده شوند. سپس در آیه مربوط در سوره انعام، خداوند از مردم شکایت می‌کند: قُلُوبًا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ؛ برخی هستند که آن قدر قساوت گرفته اند که حتی در سختی‌ها نیز یاد ما و تضرع نمی‌کنند! وقتی دل‌ها قساوت پیدا کند، حتی اگر خشکسالی و قحطی هم پیش بیاید، به دنبال باران مصنوعی می‌روند و یاد خدا نمی‌افتند.

عوامل تشریعی مؤثر در آگاهی به خداوند

دو عاملی که ذکر شد، به تعبیر فلسفی از امور تکوینی هستند که باعث می‌شوند علم ما به خدا از ناآگاهی به آگاهی برسد،

ولی خدا به این هم اکتفا نکرده است. اساس بعثت انبیا نیز برای همین توجه است. دست کم یکی از بزرگ ترین اهداف انبیا این است که دانسته های فطری زنده شود و انسان توجه پیدا کند و از غفلت خارج شود. یکی از شایع ترین اسم ها و اهدافی که برای نزول قرآن ذکر شده است، ذکر، تذکر و ذکری است؛ حتی به خود پیغمبر صلی الله علیه وآله «ذکر» اطلاق شده است: «… قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ ۖ ﴿٢٤﴾» [hellip; «رسولا» بدل از «ذکر!» است و به این معناست که آن ذکری که برای شما فرستادیم، همان رسول بود. در سوره قمر نیز تعبیر «وَلَقَدْ بَيَّسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ» چند بار تکرار شده است. در آیه نهم از سوره حجر نیز از قرآن به «ذکر» تعبیر شده است و می فرماید: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. انبیا و وحی ای که به وسیله انبیاست، باعث می شود که انسان متوجه شود.

توجه به معاد؛ موتور حرکت

خداوند متعال از فرط لطف و رحمتش در درون ما عاملی قرار داده است که ما را آرام نمی گذارد و به حرکت در می آورد. این عامل همان است که انسان بداند که هر حرکتی این جا انجام بدهد، حساب و کتاب دارد. اگر کاری را طبق دستورات خدا انجام دهد، خوشبختی ابدی خواهد داشت و اگر برخلاف امر او انجام بدهد، بدبختی و عذاب خواهد داشت. اگر انسان این حساب و کتاب را باور نکند، علم به خدا عاملی قوی برای حرکت او نیست و حداکثر به یک احترام ظاهری اکتفا می کند. در قرآن کریم تصریح شده است عاملی که موجب این حرکت می شود و نبود آن انسان را به سقوط می کشاند، توجه به روز قیامت و روز حساب است. خداوند در آیه ۲۶ از سوره ص خطاب به حضرت داوود می فرماید: يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فُضُيْكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ يَمَّا تَسْأَلُونَ يَوْمَ الْحِسَابِ؛ عذاب قیامت برای این است که کسانی با این که روز حساب را می شناختند و حتی آن را انکار نیز نمی کردند، آن را فراموش می کنند و به عبارت دیگر انگیزه عمل ندارند. هنگامی انسان انگیزه عمل پیدا می کند که بداند همه رفتارهایش حساب و کتاب دارد و مو را از ماست می کشند. در این صورت است که انسان حواسش را جمع می کند که نلغزد و سقوط نکند. این توجه دادن نیز کار انبیاست.

در بسیاری از آیات قرآن، ایمان به خدا و ایمان به روز جزا در کنار هم آمده است؛ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ. [۵] وقتی ایمان به مبدأ و معاد، کنار هم باشند در انسان اثر می گذارد؛ وگرنه برای بسیاری از مردم، ایمان به خدا به تنهایی عاملی قوی برای حرکت نیست. البته افراد بسیار نادری هستند که دارای استعدادها و ویژه و همت های بلند هستند که وقتی خدا را شناختند، عامل حرکتشان عشق است و اصلاً دنبال ثواب و عقابی نیستند؛ همان گونه که امیرمومنان علیه السلام می گوید: مَا عَبْدْتُكَ‏ خَوْفًا مِنْ‏ تَارِكًا وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَلَا لِكِنْ رَأَيْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَقَبِدْتُكَ. برای اکثر قریب به اتفاق انسان ها اگر ترس قیامت و امید به ثواب آخرت نباشد، خیلی از کارها تعطیل می شود.

بنابراین، مهم ترین توجه، توجه به علت فاعلی و علت غایی است. باید توجه داشته باشیم که کجا می خواهیم برویم و این جایی که می خواهیم برویم، چگونه جایی است. باید بدانیم که مهم ترین ویژگی آن جا حساب است؛ *الْيَوْمَ & rlm& عَمَلٌ & rlm& وَلَآ حِسَابٌ & rlm& وَإِنَّ عَذَابَ حِسَابٍ & rlm& وَلَآ عَمَلٌ*. [۶] هر قدر بهتر این دو مسأله را بدانیم زندگی سعادت‌مندانه ما بهتر طراحی می شود و پایه های آن محکم تر می شود، و هر چه از این ویژگی غفلت کنیم، باعث دور شدن از سعادت می شود. البته وقتی انسان توجه پیدا کرد که عالم دیگری هست و حساب، کتاب، و بهشت و جهنمی وجود دارد این سوال برایش مطرح می شود که چه کنم که به آن جا برسم و از چه راهی متوجه خود انبیا شوم؟ این مسأله سوم است. این سه مسأله همان اصول دین است که به ما یاد می دهند. اگر انسان بخواهد که به کمال انسانی برسد باید این سه مسأله را حل کند: چه کسی من را ساخته است؛ برای چه ساخته است، و چگونه باید رفتار کنم که به آن هدف برسم؟

[۱]. در این جا منظور از صورت، صورت در مقابل پیکر نیست؛ بلکه صورت به معنای فعلیت یک موجود است، و صورت انسانی در واقع همان روح انسان است.

[۲]. اعراف، ۱۷۲.

[۳]. بحارالانوار، ج ۵، ۳۳۷.

[۴]. طلاق، ۹-۱۰.

[۵]. احزاب، ۲۱.

[۶]. الکافی، ج ۸، ص ۵۸.